

از نسب نامه ملت ها تا هویت ملت ها!

ملت گرایی قبل از همه یک اصول و یا پرنسپ سیاسی است!

(قسمت دوم)

در مطابقت با عنوان، نویسنده آگاه است که موضوع باید در رابطه با تمام جوامع دنیا مطالعه می شد ولی از آنجائیکه محدودیت ها می تواند قابل درک باشد می کوشم تا تمرکز بیشتر را در حوزه ما حفظ نمایم. اما بناءً بر بعضی پیوند ها، بعنوان مثال مربوط بودن زبانهای منطقه ما در فامیل بزرگ «ایندو- اروپائی» یا «ایندو- گرمان»، فقط بطور نمونه لحظات نهایت کوتاه از گذشته «گرمان ها» یا «جرمن ها» را یاد آور می شوم که حال یکی از پیشرفته ترین جوامع دنیاست و در طول تاریخ گروپ های بی شمار «نژادی» و فرهنگی را در فرهنگ و سیستم اجتماعی خویش جذب و مدغم ساخته است.

شواهدی نمونه ازجوره هومو (*Homo der Gattung*) در قلمرو کنونی آلمان فدرال از ۵۰۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰۰ سال قبل تخمین شده است. یافتنی های نیزه ها از نوع «هومو نیناندرتالینس» (*Homo neanderthalensis*)، مسمی به «نیندرتال» (*Neandertaler*) قریب به ۱۳۰۰۰۰ سال، گزارش گردیده است. به همین سلسله از رد پی «هومو زاپینس» در مرحله «کرومگنن» (*Homo sapiens der Cro-Magnon-Epoche*) حدود ۳۵۰۰۰ سال تا ۴۰۰۰۰ سال از نوع «وینوس» (*Venus vom Hohlen Fels*) در مغاره های سنگلاخ ها تخمین شده به نثر رسیده است.

حفریات در افغانستان که «در پورتال افغان جرمن آنلاين» ترجمه آن از طرف همین نویسنده بدست نثر سپرده شده است، در همان وقفه چنین راپور داده است: «...از زمانه های ۳۵۰۰۰ - ۶۰۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، موجودیت شکارچی های زمان اولیه را گواهی میدهد که در تحت سنگلاخ های «دره - کور» (*Darai-kur*) در شمال افغانستان پناهگاه جستجو می نموده اند. جائیکه پرزه جات و یا اسباب سلاح ساده سنگی («موسترین» (*Mousterien*) دریافت شده است. یافته های وسایل جداگانه، از «موسترین» (*Mousterjen*) در ریگستان، ماحول دریای آمو، شمال افغانستان، نشان میدهد که شکارچی های دوره قدیم زمان سنگ الی همان منطقه پیشروی نموده بودند. از مرحله بعدی انکشاف دوران سنگ - «پلیولیتیکوم» جوان (*Jungpaläolithikum*)، قدیمی ترین قشر مغاره «قره - کمر» (*Kara - Kamar*) نمایندگی می نماید.»

در مرحله «برنژ» و «آهن» در قلمرو کنونی آلمان گزارش می یابد که در آغاز گروپ هایی بناءً های «کیلتن ها» (*Kelten*) و «سکوئن ها» (*Skyten*) درین حوزه بمفهوم «جرمن ها» (*Germanen*) خود را متحد و تثبیت نموده اند. البته در آغاز گروپ ها خیلی متفاوت بوده اند، در باره زبان آنها، طوریکه قبلاً تذکار یافته است، زبان اقوام «ایندو - اروپائی» یا «اندو - گرمان» نام داده شده است. اینکه در چه پروسه و در چه زمانی بمرحله دولت ملی رسیده اند، در مقالات مختلف همین نویسنده معلومات وجود دارد، بر طبق نظرات دانشمندان دولت ملی بمفهوم مدرن آن درین قلمرو نیز پس از انقلاب فرانسه، پایگذاری شده است.

در مقالات قبلی منتشره در «پورتال افغان جرمن آنلاين» می خوانیم: «دانشمندان برین نظر اند که کلمه ملت به چنان مفهوم عام بکار برده می شود، که از اصطلاح ملت گرایی، با دشواری مفهومی استخراج شده می تواند. کارشناسان وقتی با کلمه ملت و مسئله ملی روبرو می گردند، نخست به ملت گرایی و ساختار و وضعیت دولت توجه می نمایند، زیرا آنها بدین نتیجه رسیده اند که این دولت ها و ملت گرایی ها اند که ملت ها را می سازند، نه بر عکس. بناءً بر همین اصل است که به هر ملت یک سطح معین از رشد و تکامل را می بینند. بدین معنی که به هر گروپ اجتماعی نمی توان بدون در نظر داشت مشخصات معین، ملت گفت. دانشمند معروف گیلنر، ملت گرایی را در تکیه بر دو پدیده، دولت و ملت تحت مطالعه قرار داده، به ملت گرایی بمثابة یک اصول یا پرنسپ سیاسی می نگرد. مفهوم دولت را گیلنر بر حسب تعریف «ماکس ویبر»، دانشمند آلمانی قرن نوزده در نظری می گیرد که چنین تعریف شده است: «دولت به همان تشکلی اطلاق می گردد که انحصار قدرت مشروع را در اختیار دارد.»

بشر شناسی، تاریخ و ایتنوگرافی و همچنان علمای بخش تاریخ دولت ها، بیک نظر اند که اصطلاح ملت یا «نیشن» در معنی و مفهوم آن، دستخوش دگرگونی ها و تغییر شکل سازمانی، بخصوص بعد از قرن ۱۹ گردیده است.

دپانو شمیره: له ۱ تر 5

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادښت: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

دانشمندان حین ارزیابی و مطالعه ملت گرائی، بر جهات سیاسی توجه بیشتر نشان می دهند، هوبسباوم درینجا مفهوم «ملت گرائی» را در مطابقت با مفکوره گیلنر که در بالا ذکر شد می بیند و می نویسد: مسئله «قبل از همه یک اصل و یا پرنسیپ سیاسی است، بمعنی اینکه، جوانب سیاسی و وحدت ملی باید مطابقت داشته باشند» (هوبسباوم، ص ۲۰)

هوبسباوم علاوه می کند، که این پرنسیپ همچنان بمعنی آنست، که مکلفیت سیاسی خیالیافان، در برابر نهاد مشترک، دربرگیرنده ملت متعصب، که از آن نمایندگی می کند، مقدم بر همه مکلفیت های سیاسی دیگر بوده، در حالت افراطی و یا بحرانی (بعنوان مثال در یک جنگ)، همچنان از همه مکلفیت های دیگر تقدم اتخاذ میدارد. این نتیجه گیری از نظر مؤلف، ملت گرائی جدید را از سایر اشکال هویت گروپی و یا ملی با ادعای کمتر، که ما همچنان به آن روبرو خواهیم شد، متفاوت می نگرد.

هوبسباوم می گوید که به «ملت»، بمثابه پدیده قدیمی و یا تغییر نا پذیر نمی نگرد، تأکید می ورزد که صرفاً مربوط مرحله معین تاریخ جوان شناخته می شود. بمثابه یک واحد اجتماعی فقط تا آن حد صدق می کند، که خود در یک شکل معین یک دولت قلمروی، یعنی «دولت ملی» منسوب باشد. بی معنی خواهد بود، هرگاه از ملت و ملیت سخن در میان باشد، بدون آنکه چنین مناسبت در هدف شامل باشد. همچنان تذکار می یابد که ملت گرائی، گاهی فرهنگی را اختراع می نماید، و مکرراً در عمل فرهنگ های موجود را نابود می سازد. درینجا بار دیگر ارزیابی گیلنر که می گوید: «این ملت ها نیستند که دولت ها و ملت گرائی ها را بمیان می آورند، بلکه بر عکس است.»

در قسمت اول نیز تذکر بعمل آمد که رشد فزینی و بیولوژیکی انسان خارج از اراده و ذهن انسان صورت گرفته، مطابق با قانونمندی های خاص طبیعی نسل به نسل در تابعیت با عوامل زمان و مکان ادامه می یابد. طوریکه بار ها یاد آوری شده است، هیچ یک دولت در جهان متشکل از یک نژاد واحد نیست. از جانب دیگر ترکیب نژادی هر یکی ازین دول اروپائی بعنوان مثال، خیلی مغلق تر از آنست که ما تصور بتوانیم. فقط آنچه با کشور های آسیا و افریقا بیشتر تفاوت نشان می دهند، توحید نسبی زبانهاست. اینکه چه عوامل در توحید زبانها نقش داشته است، ایجاب مطالعات دقیقتر را می نماید. بهر صورت توانمندی اقتصادی توانمندی های سیاسی باعث گردیده است تا «کلتور» رهبری کننده جای سالم را اتخاذ نماید. البته حالاتی هم وجود داشته است که اکثریت نیرومندی آنرا از خود نشان داده اند، تا پروسه های «انتیگریشن» یا همگرائی را به پیش ببرند. شدید تر از آن، بعنوان مثال در برخی ازین کشورها، در یک مرحله در آلمان، بر اقلیت «سربی» ممنوعیت لسان آنها را عملی نموده بودند.

روشن است که در افغانستان چنین انکشافات و جود نداشته است. البته در برخی ازین مناطق، زمانیکه روند «مدرنیزیشن» و صنعتی شدن کشور ها بسرعت به پیش می رود، پیشبرد برنامه های تعلیم عامه می تواند یکی از عوامل مؤثر بوده باشد که اکثراً موفق به ترویج بیشتر زبانهای معین گردیده اند.

ارزش های معین اجتماعی فرهنگی که توسط جوامع چه خورد و چه بزرگ است، با گذشت زمان برای اجتماعات «کرکتر» ها و خصوصیات می بخشد که از بهترین آنها، یعنی از جمعی از خصوصیات نیک و حسنه، «هویت» بوجود می آید. بناء استعمال یک کلمه بحیث هویت ملی، در مطابقت با طرز العملی نیست که یک فرد بطور جداگانه از آن بحیث اسم فامیلی یا «تخلص بکار می برد.

اگر نویسنده افغان استعمال کلمه «افغانستانی» را بجای «افغان»، «جرم» دانسته است، حق بجانب است، زیرا حتماً خوبی سنجیده است که «افغان» تنها یک کلمه نیست، زیرا همین کلمه در زمانه های طولانی بحیث هویت یک ملت که درج قانون اساسی آن نیز می باشد، از یک حمایت و یا حفاظت حقوقی و قانونی برخوردار است. با این کلمه نه تنها یک فرد، بلکه میلیون ها انسان در خارج از کشور، با همین هویت معرفی می گردند.

یکی از نویسندگان دیگر، بجای آنکه همین باریکی را در نظر بگیرد، با استفاده از منابع نشراتی، حتی از سوانح افراد در پوهنتون های خارجی، جستجو نموده است که در چه زمان، کلمه «افغانستانی» احتمالاً از طرف کدام افغان، به بحیث «تخلص» بکار برده شده باشد، یا چنین اصطلاح «افغانستانی» از جانب دیگران بخصوص از جانب اعراب و یا ایرانی ها بکار برده شده باشد، زمانیکه کاربرد چنین اصطلاح را دریافت نموده است، با کمال غرور بمثابه استدلال ضد، «جرم» بودن بکار برده است. این نویسنده محترم ممکن هیچ توجه نکرده باشد، که نه آن شخص و نه اتباع و مراکز خارجی دیگر صلاحیت داشته اند، تا بخشیدن هویت ملی را به کس دیگر و منجمله به افغانها در وجود یک کلمه دیگر بخود اجازه دهند و هرگز هم نخواهند داشت.

تعریف هویت برای همه اتباع در همه کشور ها از مراجع قانونی کشور و اجتماعات حاکم و صاحب اراده آنها صورت می گیرد و بس. در افغانستان همین مقام عالی با صلاحیت، مقام «لویه جرگه» است. هیچکس این ممنوعیت را بر دیگران صادر نمی نماید که اگر شخصی و یا اشخاصی از قطار هموطنان ما «تخلص» خود را «افغانستانی» تعیین نماید. به همین ترتیب اگر شخصی تخلص خود را «افغان» تعیین نماید، این نسبت حتماً براعتبار و

یا اعتماد مردم در برابر آن افزود نخواهد شد. تنها با استعمال نام انسان نمی‌تواند، حتماً خصوصیات را با خود داشته باشد. در چنین حالات باید، عمل انسان را در نظر گرفت.

این هویت‌ها، در مراحل طولانی معنی و مفهوم کسب نموده، چهره می‌کشد و از جانب اکثریت بیگانه‌ها قبول می‌گردد. هویت که برای اتباع یک دولت ایجاد می‌گردد تحفه نیست که کس دیگر به آن بدهد، بلکه خود در طی قرون بقیمت خون مردم آن بدست آمده، دولت‌ها فقط می‌توانند برای کسب اعتماد مردم هویت را برسمیت بشناسند که دیگر کاری هم نمی‌توانند. بدین معنی است که هویت داده نمی‌شود، بلکه برسمیت شناخته می‌شود. این امر بمنظور آنست تا فرد تابع یک حاکمیت دولتی، در مناسبات فعلی بین المللی، زیر یک بیرق و قلمرو در خارج با همین هویت یا «ادینیتی» معرفی شده بتواند و علاوه از آنکه از امتیازات در عرصه بین المللی مستفید می‌گردد، متضمن پیروی تبعه از قوانین بین المللی بوده، در برابر انجام جرم، در محاکم بین المللی با وی برخورد متمدن قانونی صورت گیرد. این چنین هویت‌ها بازیچه نیست، مثل آنکه افراد بنام «افغانستانی» در تلاش بدست گرفتن آنست. با پدیده مقدس باید با تقدس و احترام برخورد کرد، نه با چنین فقر فرهنگ، و فقر علم و یا عدم شناخت از فرهنگ سیاسی- اجتماعی که از جانب افراد بی‌بند و بار و بی‌مسئولیت عملی می‌گردد.

چنین پدیده فقط و فقط در مناسبات با کشورهای مستقل دیگر بکار می‌رود. اینرا همه می‌دانند که در پهلوی ایجاد دول، روابط بین الدول یا مناسبات بین المللی، چه دو جانبه و چه چندین جانبه است، تهداب گذاری گردیده، تمام مراودات بین دول و اجتماعات بر اساس قوانین معینه و نورم‌های معلوم صورت می‌گیرد. رفت و آمد‌های رسمی، غیر رسمی و یا گروهی و غیره بین اتباع بین الدول بر اساس همچو هویت صورت گرفته می‌تواند.

بنام روابط سیاسی، اقتصادی، تبادل دانش علم و تخنیک، مناسبات فرهنگی و غیره، مهاجرت‌ها و سفرهای رسمی و غیر رسمی، همه و همه فقط با داشتن اوراق معتبر امکانپذیر است که از یک مرجع معین صورت می‌گیرد و این مراجع فقط ارگانهای رسمی هر دولت شمرده می‌شود. با همچو هویت، اتباع کشور نیاز ندارند تا یکدیگر خود را بر مبنای آن معرفی نمایند. افغانها در داخل کشور هویت فردی یکدیگر را در طی قرون می‌دانند. وقتی اگر یک برادر هزاره با برادر پشتون و یا تاجیک و یا پشتون با تاجیک و غیره و غیره روبرو شوند، بدون مشکل یکدیگر را می‌شناسند.

هویت افغان بار دیگر با تأکید اظهار می‌نمایم که با تغییر نژادی هر یک از گروپ‌های اجتماعی غرض ندارد. این یک توافق سیاسی است که درین قلمرو مانند سایر کشورها صورت گرفته است و باید هم پا برجا بماند. حفظ و تغییر نژادی یا خوصیت «بیولوژیکی» را مناسبات سیاسی تغیر نمی‌دهد و علاقمند به آن نیست. دولت‌ها در فکر نظم و اداره اند، نه آنکه شب و روز مصروف معاینات گروپ خونی اتباع باشند و ریشه «اصلی» نژادی آنها را کنترل نمایند. اگر ارگانهای دولتی در اسناد اتباع خویش عکس نگه‌مدارند، مأمورین دولتی عاشق چهره‌های آنها نبوده، بلکه اهداف دیگر دولتی متصور می‌باشد. همه اتباع در برابر ارگانهای دولتی از جهت حقوقی دارای موقف مساوی اند.

امتزاج نژادی بطور آزادانه از طرف خود انسانهای مسکون صورت می‌گیرد که افراد از نژاد‌های مختلف ازدواج می‌کنند و این عمل در طی قرون ادامه داشته است و یکنوع از «ایلیاژ»‌های نژادی صورت گرفته، این امر توحید فرهنگی را نیز بوجود آورده است. چنانچه بر اساس برخی از منابع نمونه‌های بارز دیگری غیر از آنچه در ذیل از ادغام «هیبتالی‌ها» در بین پشتون‌ها و همچنین ترکیب دیگر سه گانه بین «ترک»، «هیبتالی» و «پارسی» که گروپ ایبتیک «تاجیک» بوجود آمده است، گزارش گردیده است، میخوانیم که اقوام «غلجی» یا «غلزی» را «ایبتوگرافها» از طرف مادر پشتون و از طرف پدر «تاجیک» خوانده‌اند. چنین ازدواج‌ها نه تنها بین گروپ‌های متنوع در داخل کشورها، بلکه بین اتباع کشورها مختلف دنیا نیز صورت پذیرفته و میپذیرد و خوب است که چنین امکان و آزادیها برای انسانها وجود دارد. دانشمندان علوم دینی دین مقدس اسلام بعنوان مثال می‌گویند که بر اساس محتوای کتاب مقدس آسمانی، یعنی قرآن شریف «انسان آزاد» خلق شده است. وقتی به گذشته‌ها پر بار فرهنگ و تمدن و این همه مذهبی که توسط آبا و اجداد مان استقبال گریده‌اند و در هر مرحله تاریخی انکشاف داده شده است، جای تأسف است که در صفوف جامعه ما چنین افراد صف شکن و دشمنان همبستگی ملی و توحید فرهنگی هم بمشاهده می‌رسند. مردم ما این تعقل و نیرو را دارا اند که از چنین افکار شیطانی دوری جویند.

آنچه می‌تواند باعث نگرانی باشد، آنست که این چهره‌های مرموز و مشکوک چگونه و بر اساس کدام صلاحیت‌ها بخود حق می‌دهند که خارج از محافل معتبر و مجالس قانونی، بنمایندگی از برادران تاجیک بعنوان مثال و آنهم در یک کنج کشور خارجی، صحبت کنند که گویا، «پشتون» و «افغان» یکی بوده و مدعی می‌شوند که برادران تاجیک در هویت «افغان» شامل نیستند. اینکه اگر «افغانستانی» نامیده شوند، بنامبر کدام دلایل منطقی تحت این کلمه شامل شده می‌توانند، در صورتیکه آنقدر کورو شق باشند که تعاریف صریح قوانین اساسی را نپذیرند. همین قانون اساسی

فعالاً در دست مردم قرار دارد. این میلیون ها انسان که قانون دیگری را در اختیار ندارد. پس احتمال می رود که یا اینها حاضر به توافق سیاسی نباشند، یا قابلیت درک و فرهنگ پذیرش را نداشته باشند.

طوری که در قسمت اول نیز بتفصیل صحبت شده است، توجه خوانندگان محترم و بخصوص هموطنان را یکبار دیگر جلب می نمایم که هر کلمه را باید در جای استعمالش در نظر بگیریم.

دریک اثر تحصیلی در یونورستی هومبولدت برلین که در سال ۱۹۸۷ دفاع صورت گرفته است، و بر اساس آن درجهٔ اکادمیک دوکتورا به دفاع کننده، تفویض گردیده است، در رابطه با قبایل پشتون و یا گروه های ایتنیک پشتون چنین آمده است: «اینکه پشتون ها در چه مقطع زمانی، در مناطق مسکونی افغانستان و غرب پاکستان امروزی آمده اند، بطور دقیق نمی توان معلوم کرد. تصور آنست که از تپه ها و دشتهای آسیای میانه که در ادبیات جهان اصطلاح «شتیین» بکار می رود، ناقل شده اند. نخستین اشاره در مورد آنها، در منابع هندی در قرن ششم عیسوی و هم چنان در منابع چینیایی در قرن هفتم عیسوی ثبت شده است.» (اثر دوکتورا، ص ۲۳) به همین ترتیب:

اولاف کروی، از منابع ایکه گزارشات «هیرودوتس» یونانی که به پدر تاریخ نویسان شهرت یافته است و همچنان اسناد «پرزبولیس» زمان «سیروس»، و بعداً از «داریوش» و «اسکندر مقدونی» و یا زمان هخامنشی ها منتشر گردیده، نام می برد که آنها از آریا (هرات)، گندارا (پشاور) امروزی و اراکوزی (قندهار) امروزی نام می برند، درین کتاب نیز شواهد ثبوت را از مناطق پشتونی، بر حسب ریشه های نژادی یاد می کنند. همه و همه نشاندهنده، شواهد تاریخی در باره سابقه محل زیست قبایل پشتون با بعضی از نمونه های «کلتوری»، حتی نوع پوشاک آنها، درپهلوی دیگر گروه های اجتماعی می باشد.

در همین کتاب در هشت شماره، معلومات متنوعی را از کتب «هیرودوتس»، نقل می نماید که تفصیل رونویس آنرا ترجیح نمی دهم، ولی درین گزارشات از اقوامی نام می برد که در جمله، پارسی ها و پشتون ها با اینکه از پشتون با تلفظ پکتویس و پکتوان بکار رفته است از این قوم «سگارتویی»، بعنوان مثال که کوچی بوده اند، نام برده شده است. درین متن از گروه های دیگر تذکر بعمل نامده است. درین جمله نیم پارسی و نیم پکتوان یاد شده است. (تفصیل صفحه ۲۸ - ۲۹، اولاف کروی ۱۹۵۸). (برخی از منابع، گروه ایتنیک تاجیک را هم ادغامی از نژاد های متعدد، منجمله، ترک و فارسی و «هیپتالی»، می دانند.)

به ادامهٔ همچنین می خوانیم: «چنین حدس زده می شود، که آنها ممکن، (یعنی پشتون ها: نویسنده) نتیجهٔ ادغام مردمان متعدد قبلی باشند، که درتاریخ بکثرت دیده شده است. منجمله در قسمت آنها گفته شده است، وقتی «هیپتالی ها»، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار آنها، دموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم عیسوی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آن، نمی توانند کلتور خاص خود را اساس گذارند، در نتیجه با قبایل پشتون اولی (پروتو- پشتون ها) مدغم میگرددند. بدینترتیب، به احیاً وتقویت مشخصات جامعهٔ ایتنیک پشتونی، سهم می گردند. علاوهٔ بصورت عموم، عقیده بر آنست که جامعهٔ پشتونی از نگاه ایتنیک واحد نیست.» (سند دوکتورا).

پس بناءً بر معلومات فوق، به چه دلیل و منطق کلمهٔ «افغان» می تواند تنها منحصر به پشتون ها باشد، در حالیکه پشتونها خود از نگاه ایتنیک واحد شناخته نشده اند. چه کسی می تواند بگوید که کلمهٔ «افغان» بیک گروه مربوط است و امکان نداشته باشد که هدف از تمام مردم مسکون درین قلمرو بوده باشد. از جانب دیگر وقتی در یک قانون تعریف می شود، باید شناخته شود.

طوری که درفوق نیزتذکر یافته است، «هویت ملی» و درینجا هویت «افغان» بیک مفهوم «تابو» (taboo) also: (tabu) مبدل می گردد. تذکر کلمهٔ «افغان» بمثابة هویت در برابر خارجیان بخاطر معرفی معمول است، تا اجازهٔ دخول بخاک دیگران دریابد. توسط هر تبعه، هیچگا در داخل برای اتباع موانع ایجاد نموده نمی تواند که هر یک اگر خواهد، بجای اسم فامیلی که در افغانستان با تفاوت از جامعهٔ اروپا و امریکا هنوز همگانی نشده است، منسوبیت «عشیره بی» یا «ایتنیک» و طائفوی خود را هم نام ببرند. در حال حاضر که هویت ملی «افغان» از جملهٔ چنین مفاهیم ارزشمند و رسمی شناخته شده است، مردم افغانستان پس از گذشت قرون همین «کرکتر» و هویت را در برابر خارجیان ثابت ساخته اند، از طریق نمایندگان و رهبران آن، در قانون اساسی همین هویت را رسماً انتخاب نموده اند. ما حق نداریم که زیر اثرات منفی این جنگ بیش از سی سال، محبت با خاک، وطن و مردم خود را فراموش کنیم. این هویت «افغان» سمبول وحدت است. کسانی با آن خصومت نشان می دهند که در کمین شکستاندن ستون فقرات وحدت مردمان ما هستند. وقتی حلاقات مرموز و مشکوک، به تحریک «شوونیزم»، و آنها با علایم مشهود دست داشتن شوونیستهای خارجی می کوشند، به این سمبول وحدت هجوم ببرند، باید خیلی جدی اندیشید که هدف آنها، نه تعیین یک هویت دیگر، بلکه هدف تجزیه و پارچه پارچه ساختن کشور واحد مان، یعنی افغانستان است.

کلمه «افغانستان» متشکل از دو بخش است «افغان» و «ستان». نگذارید که «افغان» را از ما بستانند و به یغما ببرند. بهر صورت می دانیم که «افغانستان» مانند قسمت اول، کلمه اساسی نام یک کشوری است که اگر در قلمرو آن رژیم های «سلطنتی» و یا «جمهوری» و یا حالت بدون حاکمیت دولت و انارشی هم مسلط گردیده باشد، مبین معرفت سر زمینی است که افغانها در آن بسر برده و می برند. درین نام افغانستان باز هم کلمه افغان شامل است. ما باید با مردم مان باشیم.

اگر مشاورین احتمالی فارسی زبان ایرانی این افراد که خود ممکن بنسبت مهاجرتها، ضعف لسانی، متوجه نگردیده باشند، که با چنین پسوند ها نمیتوان «ماهیت» را تغییر داد. نظریه ای که این حلقه به تحریک احتمالی حلقات «شونبستی» ایرانی تبلیغ مینمایند، که گویا پشتون و افغان یکی است، ادعایی است ثبوت نشده، وطنپرستان افغانی باین نظر اند که بهمه باشندگان اطلاق میگردد. در قسمت اول بدرستی استدلال صورت گرفته است. توجه همه برادران را باین موضوع جلب مینمایم که فریب این کلمات را نخورند، زیرا درین کلمات اهداف تجزیه طلبانه نهفته است.

ادامه دارد